



دیدار هفته در تلویزیون پرتو

کورس مدرسی

* ۱۵ خرداد ۴۲: صنعت مذهب و روحانیت به میدان آمد.

* مبارزات کارگران هفت تپه

پرتو: سالروز ۱۵ خرداد نزدیک است. چند روز قبل از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ خمینی دستگیر شد و در پی آن تظاهرات وسیعی در تهران و قم به وقوع پیوست که به گفته اسلامی ها هزاران نفر به دست نیروهای رژیم شاه کشته شدند. به نظر شما زمینه های این واقعه چه بود؟

کورس مدرسی: رویدادهای خرداد چهل و دو نشان داد که چگونه درغیاب يك آلترناتیو چپ و کمونیستی و حتی دیگر جریانات رادیکال که بتوانند خواست مردم را نمایندگی کنند، جریانات ارتجاعی قدم جلو می گذارند و بر ذهنیت مردم و ارزیابی آنها از نیروهای سیاسی مستقیماً تأثیر میگذارند. امروز هم اگر کمونیست ها، طبقه کارگر و نیروهای پیشرو برای نماینده گی اعتراض مردم به ستم بر زن و جامعه قدم جلو نگذارند و برای سازمان دهی مبارزه واقعی و آرمانهای مردم تلاش نکنند، آنوقت جریاناتی مثل ناسیونالیست ها و فاشیست های ترک، کرد یا بلوچ و ... قدم پیش می گذارند و به اعتبار پیدا کردن سنت های ارتجاعی در جامعه دامن می زنند. در سال

صفحه ۲



بحران لبنان و توافق دوحه

مصاحبه پرتو با فاتح شیخ

پرتو: توافق هفته گذشته دوحه در مورد بحران لبنان و انتخاب ژنرال میشل سلیمان به عنوان رئیس جمهور "توافقی"، در مید یا به عنوان یک تحول جدی و شروع مرحله جدیدی در سیاست لبنان منعکس شد؛ معنی سیاسی این تحول و شروع مرحله جدیدی در سیاست لبنان منعکس شد؛ معنی سیاسی این تحول چیست؟

صفحه ۵

در صفحات دیگر

ثریا شهابی ص ۶

خلاصی از درد، فقیر نوازی امپراطور!

اسد گلچینی ص ۸

شاهرویی در سندانج به زانو در آمد

مظفر محمدی ص ۹

بخش دولتی، بخش خصوصی

برنامه های تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست بمناسبت هفته منصور حکمت ص ۸

دریغ از یک جو شرف!

پرووکاتور ها را باید ایزوله کرد

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست صفحه ۱۰

ساعات پخش تلویزیون پرتو

۹:۳۰ تا ۱۰:۳۰ هر شب به وقت تهران

تکرار: روز بعد ۳ تا ۴ بعد از ظهر،

ماهواره هات برد، کانال ۶

نشریه مذب کمونیست کارگری حکمتیست

هر هفته سه شنبه ها منتشر می شود

پرتو

پرتو را بفهمنید و به دوستان خود معرفی کنید

آیشویتس کارگران در ایران:

بیش از شصت نفر در کام آتش!

مصطفی اسدپور

بعد از ظهر روز یکشنبه پنجم خرداد ماه - ۲۵ ماه مه - آتش سوزی در دو کارخانه منطقه صنعتی شازند در نزدیکی شهر اراک جان دهها کارگر را به کام مرگ فرو برد. با آغاز آتش در ساعت یکربع به چهار بعد از ظهر و در عرض کمتر از نیم ساعت انفجارهای پی در پی و گسترش سریع حریق در میان تانکرهای مملو از مواد شیمیایی و متحرقه شانس زیادی برای فرار و نجات کارگران کارخانه باقی نگذاشت. ۲۱ کشته و ۴۴ نفر مجروح با زخمهای سنگین بیلان جهنم شازند بود. بسیاری از کارگران با سوختگی ۷۰ درصد کشته شدند. و هنوز برای شمارش نهایی کشته شدگان باید منتظر وضعیت نگران کننده مجروحین ماند. ابعاد بهت و اندوه حاصل از فاجعه در میان کارگران منطقه و بازماندگان و خانواده کارگران غیر قابل وصف است.

گزارش ماموران آتش نشانی حاکی از آنست که تعمیر و جوش کاری روی مخازن حاوی شدت اشتعال را موجب شروع حریق در کارخانه های "کیمیا گستر امروز" گردید. انفجار چندین مخزن، آتش را به کارخانه مجاور، "کیمیایگران سپهر" نیز سرایت داده و در میان تولیدات الکل، ضدیخ و مواد شیمیایی گوناگون ۹۵ درصد از این کارخانه ها در آتش نابود شده است. دامنه نابودی کارگران کارخانه نیز در همین نسبت است. کل کارگران شاغل در دو کارخانه ۸۰ نفر را شامل میشد که تعداد انگشت شماری از دام مرگ مسلم جان سالم بدر برده اند.

نامنی محیط کار و نقش مستقیم این فاجعه غیر قابل انکار است. سالهاست این وضعیت در هر دو کارخانه ادامه داشته است. خطر مرگ بطور مستقیم سالهای آزرگار روی سر کارگران در پرواز بوده است. در هیچ کدام از کارخانه ها اثری از تجهیزات ایمنی نبوده و کل منطقه صنعتی فاقد ایستگاه آتش نشانی است. ادارات مرکزی استان تهران از ارسال یک فروند هلیکوپتر و یا هواپیما جهت اعزام فوری مجروحین به بیمارستانها خودداری نمودند. در شهرک شازند دهها کارگر را بطور عامدانه و در کمال خونسردی زنده زنده در آتش سوزاندند: این نتیجه گیری و توصیفی است که حتی کودکان ترین

دیدار هفته با کورش مدرسی

بورژوازی حاکم به جز مبارزه با اختناق حرف دیگری برای گفتن نداشتند، به لحاظ سیاسی و استراتژیک ورشکسته شدند. در نتیجه می توان گفت که تنها دستگاه مذهب و روحانیت بود که پرچم مخالفت با اصلاحات ارضی شاه را در قم و چند شهر دیگر درست گرفت.

در جریان اصلاحات ارضی، دولت به عنوان نماینده ناسیونالیسم عظمت طلب پرو غرب، اپوزیسیون ناسیونالیست بورژوازی خود را ورشکسته کرد. آن شرایط امروز به شکلی دیگر به وضعیت ایران و پرچمی که احمدی نژاد از دست ناسیونالیسم پرو غرب گرفته است بی شباهت نیست.

پرتو: نیروهای چپ در آن زمان چه وضعیتی داشتند؟

کورش مدرسی: نیروهای چپ عمیقاً ناسیونالیست و متشکل بودند از حزب توده، چپ های رادیکال محیط های روشنفکری و نیروهای حول و حوش جبهه ملی. اینها به اصلاحات ارضی متوهم بودند که گویا می رفت تا دهقانان را به تولید کننده گان خرد خوشبخت تبدیل کند. اما وقتی دیدند این اتفاق نیافتاد شروع کردند به انتقاد از اصلاحات که دهقانان را ورشکسته و فقیرتر و مجبور کرده تا برای یافتن کار به شهرها روی آوردند و از این قبیل نقد ها. این چپ که دچار چنین توهم پوپولیستی عقب مانده ای بود وقتی که دید شکست خورده و بی پرچم شده است، نهایتاً به سمت ایده های عقب مانده اسلامی عقب نشینی کرد.

پرتو: به خمینی گرایش پیدا کردند؟

کورش مدرسی: دردل این تحولات خمینی برای چپ های آن دوره به يك شخصیت مبارز تبدیل شد. فرهنگ جامعه به عقب برگشت و همان اندازه سکولاریسم حزب توده و منتقدین آن دوره که از انقلاب مشروطه، که اساساً انقلابی سکولار بود، تاثیر گرفته بودند رنگ باخت. این جریانات به

ادامه از ص ۱

۴۲ هم چنین اتفاقی افتاد. یکی از واقعیت های خرداد چهل و دو این بود که سیستم ارتجاع مذهبی وابسته به زمین و اساساً مبتنی بر ستم بر زن، علیه اصلاحات ارضی رژیم شاه به میدان آمد. در آن زمان رشد سرمایه داری به نیروی کار نیاز داشت. اصلاحات ارضی باعث شد که سیل عظیمی از دهقانانی که در پروسه تقسیم اراضی، بی زمین یا ورشکست می شدند، به بازارهای کار سرازیر شوند، باعث شد که به زنها حق رای بدهند و از این راه آنها را هم به بازار کار بکشانند، جنگلها و منابع طبیعی را ملی اعلام کنند و در واقع این منابع را از دست بخشی از طبقه فنودال که

آن وقت طبقه حاکم بود در آورند و به نفع تحول سرمایه داری جامعه بکار گیرند. بنابراین یک جنبش ارتجاعی و اساساً دستگاه صنعت مذهب و روحانیت به میدان آمد و به اصلاحات شاه عکس العمل نشان داد. حال مردم قم و سایر مناطق ایران بخاطر ظلمی که به آنها شده بود و در اعتراض به کل نابسامانی و ستمی که در جامعه بود تا چه اندازه به این جریان مذهبی پیوستند یا نه اهمیت تعیین کننده ای ندارد. اهمیت مسئله از این جهت است که این جریان به میدان آمد و پرچمی را به دست گرفت که کل ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی پرو غرب را که شاه نماینده آن بود، مبهوت و به لحاظ سیاسی ورشکسته کرد. جریانات منتقد رژیم شاه خواستار اصلاحات ارضی و بورژوازی در جامعه بودند و وقتی که دولت با پلانفرمی به میدان آمد که به مراتب جلوتر از حتی پلانفرم حزبی مانند حزب توده بود چه رسد به جبهه ملی و نهضت آزادی، این جریانات به قدری مبهوت شدند که با شعار "اصلاحات آری، دیکتاتوری نه" عکس العمل نشان دادند. آنها که در واقع اصلاحات سرمایه دارانه در جامعه را تایید می کردند به دنباله رو و تابعی از ابتکار عمل ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی تبدیل شدند و از آنجا که در مقابل

تکان دهنده کارخانه های سازند حادثه نبودند. حاصل بی احتیاطی نبودند. روزنامه ها عکس ها را جلوی رویتان میگذارند، مسئولان برایتان شرح میدهند، همکاران جان سالم بدر برده شهادت میدهند، شانه بالا انداختن مقامات اداری و قضایی همه و همه در مورد این جنایت نقشه مند و عاملین اجرای آن هیچ جای شکی در دل شما باقی نمیگذارد. یک جو شرف، یک جو وجدان، یک سر سوزن نشان از عدالت کافی بود که سلسله بی پایانی از مسببین مستقیم جنایت از سرمایه دار و سرپرست کارخانه تا موجب بگیر ادارات مربوطه را به شدیدترین مجازاتها محکوم کرد. همه ما، همه کارگران و همه دنیا میدانند که این انتظار از سردمداران حاکم بر ایران بیجاست.

اندوه و خشم حاصل از فاجعه کشته شدن کارگران کارخانه های سازند تمامی نمیپذیرد. امروز درست به بزرگی اندوه این فاجعه، کوهی از کیفرخواست هم طبقه ای هایمان بر دوش ما سنگینی میکند. جرم و "تبار" مشترک قربانیان این فاجعه در کارگر بودن آنها بود. بدون تردید بازماندگان فاجعه با موجی از همدردی و حمایت همکاران و رفقای کارگر خود روبرو هستند. اما برافراشتن پرچم کیفرخواست علیه مسببین فاجعه به منطقه صنعتی اراک محدود نمیتواند باشد. این امری است که بر دوش همه تحرکات و مبارزات و فعالین این طبقه سنگینی میکند. طبقه کارگر در ایران برای رهایی از استثمار، برای رهایی از فروستی، برای زندگی بهتر مبارزه میکند. در عین حال بخاطر نفس نجات یک زندگی ساده و ابتدایی و برای جلوگیری سقوط و تباهی باید که هر چه زودتر از شر جمهوری اسلامی خلاص شود. ***

→ خواننده گزارش حادثه گریزی از آن ندارد. مسئولین این جنایت به همین اندازه روشن و قابل رویت جلوی چشم جامعه قرار دارند.

کارگران در کام آتش، کارگران در دام فقر، کارگران زیر شکنجه و در زندان، کارگران در اسارت تباهی و اعتیاد و بیکاری، کارگران قربانی فشار کار و ناامنی، جسم و روح کارگران در چنبره انواع مخاطره و نگرانی... راستی مگر آشوبیس چقدر برای قربانیانش بدتر و سهمناکتر بود؟ راستی این چهار دیواری ها کوره آدم سوزی و قبرستان هستند یا کارخانه؟ این زندگی است یا جهنم؟ هنوز بیست و چند نفر کارگر ساختمانی که در طی ماه گذشته فقط در شیراز با سقوط از داربست کشته شدند باید شکر گزار باشند که سرنوشت نهایی شان از کشته شدگان کارخانه های سازند "بهتر" از آب درآمده است!

عصر روز ششم خردادماه به روزنامه های آن جهنم دره نگاهی ببندازید! رادیو و تلویزیون، و جنات و واکنش مقامات آن مملکت را از نظر بگذرانید! کسی را میتوانید پیدا کنید که ککشان بگذرد؟ آیا بجز شیون بازماندگان نگویند قربانیان و صدای صلوات مرده شور مسجد محله چیز دیگری بگوشتان میرسد؟ در همین روز هزاران هزار کارگر در شرایط مشابه و با مخاطرات و چه بسا سرنوشت مشابه بکار کشیده شده اند. فاجعه سازند گواه دیگری بر جهنم درندشت استثمار وحشیانه طبقه کارگر در ایران است که جمهوری اسلامی آنرا برپا ساخته است. ساده ترین توقعات برای یک زندگی ساده و ابتدایی و انسانی با تک تک سلولها، با ذره ذره مقررات و قوانین و با جمیع شرکای حاکم بر جامعه نامربوط هستند. سرگذشت



دست مذهب از زندگی مردم کوتاه!



سمت ایده های اسلامی چرخیدند و یا با احترام به آن برخورد می کردند. جریانهای اسلامی و نیمه اسلامی و جهان سومی بحث جنبش روحانیت و روحانیت مبارز را در ایران باب کردند. سخنگوی روشنفکران آن دوره کسانی مثل شریعتی و آل احمد بودند. آل احمد شاید بارزترین فرد آن دوره بود. بعدها هم گروه ها و سازمانهایی مانند سازمان مجاهدین و چریکهای فدایی خلق شکل گرفت که در واقع ارزش ها و فرهنگ مبارزاتی شان تفاوت چندانی با هم نداشت.

پرتو: یعنی همان سمپاتی ای که الان در بخش عمده چپ ایران نسبت به ناسیونالیست ها، قوم پرست ها و فدرالیست ها موجود است در آن دوره متوجه اسلامی ها بود؟

پرتو: **مدرسی:** دقیقاً. چنین سمپاتی ای به اسلامی ها پیدا شد. در واقع فرهنگ عقب مانده ارتجاعی در مقابل فرهنگ پیشرو دست بالا پیدا کرد. بگونه ای که رگه هایی از فرهنگ لمپنی و جاهلی در عرصه های هنر، فیلم، شعر و موسیقی چپ مبارز و روشنفکر معترض کاملاً آشکار بود. فیلم هایی چون قیصر و رضا موتوری و وصف رفتارهای لمپنی و مردانه و جاهل بازی در آنها، نمونه بارز تأثیر این لمپنیسم اسلامی در فیلم و سینما بود.

پرتو: عروج جریان اسلامی در آن دهه، بعدها چه تأثیری بر جریانات سیاسی گذاشت؟

پرتو: **مدرسی:** این پدیده جریانات سیاسی را در مبارزه علیه رژیم شاه آسیب پذیر و بدون یک پرچم مستقل و هویت متمایز کرد. همان طور که در سال ۵۷ وقتی خمینی از پاریس وارد ایران شد دیدیم که سازمان چریک های فدایی خلق با باندرول به استقبال وی رفت و او را شخصیتی مبارز میدانست. کمتر چپی در آن مقطع جرات می کرد بگوید که ایشان سبمل ارتجاعی است و آن فرهنگ فرهنگی ارتجاعی و آن جنبش جنبشی ارتجاعی است. به هر حال

سال ۴۲ مقطع به میدان آمدن این جنبش بود و از این نظر مقطع مهمی است.

پرتو: یعنی همین جنبش بود که در سال ۵۷ قدرت را در دست گرفت؟

پرتو: **مدرسی:** در کل افق و سنتی که بر ایران حاکم شد محصول ادغام ناسیونالیسم عقب مانده ایرانی در یک جنبش اسلامی ارتجاعی بود که مجبور بود خود را با واقعیت جامعه تطبیق بدهد. از این رو جریانی که به نام جریان اسلامی متولد شد، هر دو رگه را در خود داشت و هنوز هم دارد. این جنبش مجبور بود خود را با واقعیت یک جامعه سرمایه داری تطبیق بدهد. جنبشی که علیه حق زن وارد میدان شد مجبور بود که از همان روز اول در مقابل واقعیت یک جامعه ی پیشرفته حق رای زن را قبول کند. جنبشی که علیه اصلاحات ارضی وارد میدان شد، آن را تحمل کرد. اگر به خاطر داشته باشید اوایل روی کار آمدن جریانات اسلامی در ایران، اولین عکس العمل بخش زیادی از جامعه در تحریک فنودالهای سابق برای تصرف مجدد زمین ها خود را نشان داد. چون از نظر آنها خمینی و جریان اسلامی نماینده آنها بود. بسیاری از بخش های دهقانی جامعه و کسانی که صاحب زمین شده بودند فکر می کردند خمینی می آید و زمین هایشان را از آنان می گیرد. اما واقعیت جامعه این جریان را مجبور کرد که تا اندازه ای خود را با آن انطباق بدهد.

پرتو: باز هم به بحث بر سرمسئله گرانی که مشغله بخش وسیعی از مردم و کارگران است و همچنین به اعتراضات کارگران نیشکر هفت تپه بپردازیم. گرانی و بی کاری همچنان در حال افزایش است. هر روز خبر می رسد که مراکز مختلف صنعتی و تولیدی در حال بسته شدن هستند و دستمزدها در بسیاری از کارخانه ها همچنان پرداخت نمی شود. دلایل مختلفی هم برای این مسئله ذکر میشود. صاحبان کار ادعا می کنند نقدینگی ندارند، باید سرمایه

گذاری را به مکان دیگری منتقل کنند و ... به هر حال همه اینها به فقر و گرانی بیشتر می انجامد. نظر شما چیست؟

پرتو: **مدرسی:** واقعیت جامعه سرمایه داری همین است. اتفاقاتی در جامعه ایران دارد می افتد از تعطیل کارخانه ها و مراکز تولیدی و عدم پرداخت دستمزدها گرفته تا گرانی، فقر و تورم آن، مکانیسم عمل سرمایه داری را در جامعه نشان نمی دهد.

در این باره به تفصیل صحبت کرده ایم که بار اصلی این وضعیت بر سر کل مردم خالی نمی شود. بلکه بار اصلی این گرانی و بیکاری و خطر فلاکتی که جامعه ایران را تهدید می کند بر سر طبقه کارگر و زحمتکش جامعه خالی می شود. در مقابل بخش بورژوا و سرمایه دار جامعه ثروتمند و ثروتمند تر می شود چرا که سرمایه داران پولشان را در کانتال های سود آور تری سرمایه گذاری می کنند. این منطق جامعه ی سرمایه داری است و هیچ چیزی بهتر از وضعیت موجود نمی تواند این منطق ضد انسانی و کثیف را به نمایش بگذارد. این وضعیت به خوبی نشان می دهد که سیستم سرمایه داری چگونه می تواند شریف ترین و اصیل ترین بخش انسانی جامعه را که در واقع تولید کننده گان ثروت هستند، به فلاکت بکشاند.

پرتو: نظرتان درباره دلایلی که برای این وضعیت ذکر می کنند چیست؟

پرتو: **مدرسی:** قبلاً هم در این رابطه صحبت کرده ایم. بخشی از خود بورژوازی و سرمایه داری و یا جنبش هایی که به سرمایه داری متعلق یا منادی سرمایه داری هستند، این وضع را ناشی از سوء مدیریت جمهوری اسلامی، از اسلامیت اش و بطور کلی ناشی از ناتوانی دستگاه حاکم جمهوری اسلامی می دانند. کسانی که چنین ارزیابی ای دارند برای تعطیلی کارخانه ها، بیکارسازی های وسیع، عدم پرداخت دستمزدها، گرانی و تورم افسار گسیخته ای

که بطور واقعی در حال نابود کردن پایه های فیزیکی طبقه کارگر و زحمت کش جامعه است و می گویند این رژیم کارآمد نیست، یک عده آدم ناوارد را با سیاست های کج و معوج بر سر کار آورده اند و غیره، آنوقت راه حلی که می توانند ارائه دهند جایگزینی سیستمی است که به اصلاحات مشاوره ای و به خود نظام سرمایه داری ختم خواهد شد. چرا که از نظر این منتقدین قرار است کارگر سود بدهد، قرار است کارخانه بر اساس سودآوری کار کند، قرار است تولید محصولی که سود آور نیست تعطیل شود و ... این مفروضات نهایتاً به راه حل هایی میرسد که کارایی نخواهد داشت. مانند راه حل هایی که متأسفانه بخش هایی از کارگران ایران به آن می رسند و تصور می کنند اگر کارخانه را به خود آنها بسپارند آن را سود آور خواهند کرد. این لازمه اش این است که کارگران به سرکارگر خود تبدیل شوند، به قیمت کار ارزان و پایین آوردن دستمزدها نرخ سود را بالا ببرند، آنقدر جذابیت ایجاد شود تا سرمایه ها به آنجا سرازیر شود و سرمایه دار سرمایه گذاری کند، ماشین آلات تازه بیاورد و ...

حتی بارور کردن سیستم تولید سرمایه داری از طریق بالا بردن سطح تکنولوژی و مدرن کردن ماشین آلات هم محدود است. بطور مثال اگر ماشین آلات نیشکر هفت تپه مدرن شود، دولت هم بودجه بدهد، آنوقت سوال این است که این کارخانه در مقابل یک کارخانه مدرن نیشکر آمریکای جنوبی که کارگران را با یک دهم دست مزد کارگر ایرانی مجبور می کند مانند برده کار کند، چگونه قادر به رقابت خواهد بود؟ در این صورت دور راه وجود دارد یا باید دستمزد کارگر را پایین بیاورند و نیشکرارزان تولید کنند و یا در راه به روی واردات نیشکر ببندند که در این صورت باز قیمت ها افزایش خواهد یافت.

هم چنانکه گفتیم سرمایه داری سود می خواهد و اجازه نمی دهد که کارگر جای او را بگیرد. چه خود کارگر کارخانه را برای سوددهی اداره کند و چه صاحب



سرمایه، باید سهام شرکتی را بخرد که سود می دهد نه آن را که برای مردم مفید ولی سود آور نیست. اگر در یک جامعه سرمایه داری زندگی می کنید باید مطمئن باشید که هیچ کس سهام شرکتی را نمی خرد که سود آور نیست اما بطور مثال فاضلاب شهر اصفهان را تصفیه می کند تا مردم در شرایط بهتری زندگی کنند.

به نظر من اولین قدمی که کارگر باید بردارد تلاش برای کسب آگاهی طبقاتی است. برای تولید سرمایه داری نیست. تقاضای به دست گرفتن کارخانه برای سود آور کردن آن اشتباه ترین کار است و باعث می شود کارگر به آلودان و پاسبان و ناظم خود تبدیل شود که برای سود تولید می کند نه برای جامعه. کارگر با این کار در موقعیتی قرار خواهد گرفت که باید از معیشت خود بزند تا کارخانه سود آور شود. بنابراین این خواست که کارخانه را به دست ما بسپارید، سود آوری اش با خود ما، خواسته یا ناخواسته فریب دادن طبقه کارگر است. این برای طبقه کارگر به دوستی خاله خرسه می ماند.

به کارگر نیشکر هفت تپه چه ربطی دارد که کارخانه سود میدهد یا نه؟ کارگر باید این آگاهی را بدست آورد که کل ثروت این جامعه را طبقه او دارد تولید میکند، دیگران دارند از قبیل کار و زندگی می کنند آنوقت بیاید و برای آنها سود آورش هم بکند؟ این هیچ کارگر بیکار و شاغل، فصلی و غیر فصلی، پروژه ای و غیر پروژه ای را نمی تواند زیر یک پرچم و برای دفاع از معیشت اش در مقابل بورژوازی متحد کند. نمی شود که تعرض مستقیم سرمایه داری را به معیشت طبقه کارگر با متولی کارخانه شدن از طرف بورژوازی جواب داد.

باید حول شعارهای دیگری متحد شد. شعاری که می تواند کل طبقه کارگر را از زیر بار عدم پرداخت دستمزدها بیرون بکشد این است که اگر دستمزد نمی دهید باید و مجبورید که به همه افراد بالای شانزده سال بیمه بیکاری بپردازید و گرز بیکارسازی را از دوش طبقه کارگر بردارید. آنچه که به

رابطه کارگر و سرمایه دار مربوط است درخواست حق بیمه بیکاری است. ایجاد اتحاد علیه فقر، علیه بیکار سازی ها، علیه بستن کارخانه ها، بیمه بیکاری مکفی برای همه افراد شانزده سال و بالاتر را باید سازمان داد و این فقط از قبیل تحمیل هزینه آن بر خود سرمایه داران بعنوان پدیده ای در مقابل طبقه کارگر، ممکن است.

طرح و سازماندهی کارگران حول این شعار است که میتواند کل طبقه کارگر را از وضعیت موجود بیرون بکشد. اگر قرار است کارگر کارخانه را اداره کند، باید از همه آنها سلب مالکیت کرده و آن را سوسیالیستی اداره کند. باید یک جامعه سوسیالیستی که در آن تولید برای سود نیست ایجاد کند. جامعه ای که در آن اگر داروی سرطان سود ندهد تولیدش میکند، اگر لامپ برق سود ندهد باز تولیدش میکند، شکر و نیشکر اگر سود ندهد ولی برای جامعه لازم باشد باز تولید می کند، چون تولید برای رفع نیازهای جامعه است و برای سود نیست. کارگر باید به این حد از آگاهی برسد.

بنابراین شرط اینکه سد محکمی در مقابل وضعیت موجود ساخته شود، خود آگاهی عمیقاً طبقاتی و روشن و ضد سرمایه داری پیشروان کمونیست طبقه کارگر و رهبران طبقه کارگر است که آنان را حول این خواستها متشکل کنند. در غیر این صورت اگر همین کارخانه نیشکر هفت تپه را به دست کارگران بدهند قیمت شکر بالا می رود و آنوقت دولت در جواب مردم عادی معترض می گوید که کارگران نیشکر قیمت ها را بالا برده اند. این وضعیت در انگلیس دارد اتفاق می افتد. کارگران مترو دست به اعتصاب زدند و پیکت کرده بودند که مردم سوار مترو نشوند. در مقابل آنان کارگران دیگر ایستاده بودند و می گفتند که چرا ما باید از شما حمایت کنیم؟ مگر به خاطر ما دست به اعتصاب زده اید؟ شما می خواهید دستمزدتان را بالا ببرید، فردا قیمت بلیط گران تر می شود و ما بیچاره میشویم!

این سیاست شفه شفه کردن طبقه کارگر است. هر کس در مقابل این

پرتو: در کردستان شورای نساجی سنندج روز ۲۳ اردیبهشت اعلام موجودیت کرد. کارفرما چند روز قبل تر از آن اعلام کرده بود که به دلیل نبود پول همه قسمت های تولید را خواهد بست. کارگران نساجی هم مجمع عمومی گرفته و یک طومار اعتراضی را به امضا رسانده و به اداره کار بردند. آنها به اداره کار اعلام کردند که شورا تشکیل داده اند و خواستار ثبت آن هستند. با در نظر گرفتن اینکه کارگران هفت تپه که بیشترین فدا کاری ها را کرده و همیشه به مجمع عمومی شان تکیه داشته اند اما وقتی که فعالین آنها سراغ ایجاد تشکل می روند خواستار ایجاد سندیکا هستند، به نظر شما کار کارگران نساجی کردستان در مقایسه با این گونه اقدامات که در سایر بخش های کارگری ایران انجام می شود تا چه حد پیشروتر است؟

کوروش مدرسی: بنظر من این یکی از پیشروترین اقدامات است و باید به کارگران نساجی سنندج تبریک گفت. باید کارگران دیگر از کارگران نساجی سنندج یاد بگیرند. ببینید، خوب است که کارگران سندیکا و اتحادیه درست کنند و حول آن جمع شوند و از معیشت خود دفاع کنند. ولی آیا کسی هست که به ما نشان دهد در جامعه اختناق زده ای که بر اساس کار

ارزان کارگر زنده است، تا کنون چند سندیکا و شورا تاسیس شده و چند تا از آنها توانسته اند روی پای خود بایستند؟

میخواهم بگویم که درست کردن سندیکا و شورا در ایران به هیچ وجه کار ساده ای نیست. برعکس آن مجمع عمومی را میتوان هر وقت و از هر جایی شروع کرد. وقتی کارگران دور هم جمع می شوند اسمشان مجمع عمومی یا شورای کارگران کارخانه است. این مجمع دور هم جمع می شود و نماینده گانی را تعیین می کند برای انجام دادن کارهای خاص. این کاری است که نساجی سنندج کرده و به نظر می آید هفت تپه نکرده است. این قدم بسیار رو به جلویی است. باید مجمع عمومی درست کرد. مجمع عمومی طبیعی ترین و ممکن ترین شکل دور هم جمع شدن است و اجازه کسی را هم نمی خواهد. اینکه آن را ثبت می کنند یا نه مهم نیست. مهم این است که شورای کارخانه نماینده گانی دارد که تصمیم می گیرند جمع شوند، برای کارخانه تصمیم بگیرند و برسر انتخاب تاکتیک های مبارزاتی مشخص تبادل نظر کنند.

پرتو: این کارگران چقدر می توانند سراغ مراکز کارگری دیگر بروند و آنها را به انجام کار مشابه تشویق کنند؟

کوروش مدرسی: اینها همه فرمول های عمومی است که قاعدتاً باید انجام بدهند. ولی اینکه چقدر می توانند مانع بیکاری سازی شان شوند شاید بهتر باشد قطعنامه ی بیمه بیکاری برای همه افراد بالای شانزده سال را تصویب کرد و دنبال آن رفت. به هر حال آنها نمی توانند کارخانه نساجی را سود آور کنند. وقتی پارچه وارداتی چین با یک پنجم قیمت داخلی و با کیفیت بهتر وارد می شود، حالا کار طبقه کارگر ایرانی این است که چون سرمایه دار ایرانی که با سرمایه دار چینی رقابت میکند، کارگر ایرانی هم بیاید و با کارگر چینی رقابت کند؟

پرتو: حتی اگر رقابت هم بکند باز از پس تکنولوژی مدرن چین



سوسیالیسم اساس انسان است

بحران لبنان و توافق

دوحه

مصاحبه پرتو با فاتح شیخ
از ص ۱

فاتح شیخ : بی-شک تحول جدی و جدیدی است. اثراتش هم به لبنان محدود نمی-ماند. سازندگان این تحول هم به بازیگران داخلی صحنه سیاست لبنان محدود نبود. این یک توافق منطقه-ای بر سر تقسیم مجدد قدرت در لبنان (با تأثیر معین بر معادلات منطقه) بود. اینکه انتخاب رئیس جمهور جدید شش ماه طول کشید و از ۱۹ بار تعویق جلسه پارلمان عبور کرد اما با توافق دوحه، ظرف چهار روز حل و فصل شد، نشان داد که آنچه در لبنان می-گذرد کشمکش دولت-های منطقه است که نیابتاً توسط نیروهای پوزیسیون و اپوزیسیون لبنان عملی می-شود. معنی تحول جدید در یک کلام، یک گام پیشروی سیاست عربستان سعودی و

ناسیونالیسم عرب در لبنان، به قیمت دادن امتیازاتی به حزب-الله و ایران است. امیر و نخست-وزیر قطر، میانجی فعال این توافق بودند. نخست-وزیر قطر در مصاحبه با تلویزیون الجزیره گفت در طول مذاکرات دوحه، با وزیر خارجه سعودی در تماس دائم بوده، و بعداً معلوم شد که در مقاطع حساس با وزیر خارجه ایران هم تماس داشته است. سازش سوریه و سعودی هم یک پایه توافق دوحه بود. پای ترکیه هم در میان بود. روشن است که موضع فعلی ترکیه اتحاد با دولت-های عرب در برابر توسعه نفوذ ایران در منطقه است. کانال دخالت و ابراز وجود ترکیه در سیاست منطقه، عراق و سوریه است. ترکیه نه فقط در نقش میانجی صلح بین اسرائیل و سوریه بلکه مستقیماً به-عنوان تکیه-گاه سوریه دارد به آن کشور امکان انتخاب واقعی می-دهد که از ایران فاصله بگیرد و به محور

ترکیه - دولتهای عرب نزدیک شود. حضور طیب اردوگان و علی باباجان در مراسم انتخاب میشل سلیمان سمبل نقش و موقعیت جدید ترکیه در منطقه بود. شرایط شکست استراتژی آمریکا در عراق و خاورمیانه و شکست مقتضایان جنگ اسرائیل علیه لبنان هم در تحقق این توافق منطقه -ای در لبنان تأثیر داشت. در واقع بازنده بارز این ماجرا آمریکا و اسرائیل بودند. در عوض اروپا از کانال محور فرانسه - ایتالیا - اسپانیا جای جدیدی فعلاً در لبنان پیدا کرده است. روسیه حضور جدی در صحنه ندارد (در حال حاضر کانال دخالت روسیه و چین در تحولات خاورمیانه ایران است). توافق لبنان اگر از دریچه معادلات منطقه یک گام پیشروی جبهه عربستان - ترکیه در برابر ایران در مقابل امتیازات معین بوده است، از منظر پروسه تجدید تقسیم جهان، طلایه تغییر گرایش

دولت-های عرب از اتحاد با آمریکا به سوی اتحاد با اروپاست. در خود لبنان، این توافق به حزب-الله و متحدانش موقعیت و توکننده در دولت ائتلافی آتی داد، در عوض موقعیت ارتش لبنان به-عنوان ستون فقرات دولت، در برابر قدرت نظامی میلیشیایی حزب-الله را تحکیم کرد. این بالقوه می-تواند لبنان را از حالت دو دولتی و دو ارتشی فعلی به سوی یک دولت و یک ارتش برسد بی آنکه موقعیت سیاسی حزب-الله را زیاد تضعیف کند. در بندی از توافق دوحه تأکید شده که در اختلافات سیاسی "داخل" لبنان از سلاح استفاده نشود. تعبیر دو طرف از این بند طبعاً متفاوت است. حسن نصرالله در نطق روز دوشنبه خود در مراسم هشتمین سالروز تخلیه جنوب لبنان توسط اسرائیل، این را موفقیت "سلاح مقاومت" خواند، اما طرف مقابل تقویت موقعیت ارتش را از آن ←



دستمزد روزانه کمتر از يك دلار کارگر چینی بر نمی آید. **کوروش مدرسی:** نمی دانم ممکن است رقابت کند. ممکن است رژیم سر کار بیاید که بتواند به معیشت کارگر ایرانی تعرض کرده و مزدش را به روزی یک دلار کاهش دهد و بتواند از این طریق رقابت کند. منتهی منظور من این است که این کار طبقه کارگر نیست که در کنار سرمایه داری خودی با کارگر سرمایه داری یک کشور دیگر رقابت کند. این مسئله سرمایه دار است که با هر کس که میخواید رقابت کند. این کار طبقه کارگر نیست. رقابت که فقط به چین محدود نمی شود. کارخانه نساجی

سندج فردا باید با کارخانه نساجی مشهد و یزد هم بتواند رقابت کند. این منطق جامعه سرمایه داری است که اتحاد کل طبقه کارگر را از هم میپاشد. کار ما دفاع از معیشت مان است و سرنگون کردن سرمایه داری برای ایجاد يك جامعه سوسیالیستی. در این راه باید شعارهای مشترک و خیلی روشن داد تا بتوان بخش بزرگی از طبقه را جمع کرد. قدرت طبقه کارگر در اتحادش در مقابل کل سرمایه داری است نه فقط اتحاد در مقیاس کارخانه.

پرتو: بعنوان يك جمع بندی در رابطه با شورای نساجی کردستان، و نظر شما مبنی بر اینکه شاید بهترین کار در سطح

بالای شانزده سال را به دست بگیرند، سمپاتی بخش وسیعی از جامعه را به خود جلب می کنند. بخش زیادی از کارگران می توانند به صف این اعتراض بپیوندند، بخش وسیعی از تهیدستان شهری به آن می پیوندند. چنین حرکتی جذاب است و نیرو به دور خود جمع می کند. چون شعاری است مشترک که به زندگی همه مربوط است. این میتواند بیشترین سمپاتی را در بین مردم ایجاد کند تا اینکه فقط دنبال رفع مشکل خود بود که در واقع، چنان که اشاره کردم، قابل حل هم نیست.

جامعه رفتن به سراغ بیمه بیکاری و جمع کردن نیرو برای آن باشد، آیا شما این را جزء اتحاد علیه بیکاری می دانید؟ **کوروش مدرسی :** به نظر من اینها تاکتیک هایی است که رهبران محلی باید در پیش بگیرند. من در موقعیتی نیستم که بگویم الان بطور اخص چه باید کرد. اینها کار رهبران محلی کمونیست و رهبران کارگری در محل است که تاکتیک های مختلف را پیش بگیرند. اینکه از کارخانه ای امضاء بگیرند یا نه زیاد مهم نیست.

من فکر میکنم اگر روزی شورای کارگران نساجی، خیابانهای سندج را بند بیاورند و شعار بیمه بیکاری مکفی برای همه افراد

به تلویزیون پرتو کمک مالی کنید!

تلویزیون پرتو تریبون زن، کارگر و جوان معترض، تریبون آزادیخواهی است. کمکهای خود را میتوانید به شماره حساب زیر واریز کنید.



دارنده حساب : A.J
شماره حساب: ۶۰۲۸۱۷۱۹
کد بانکی: ۲۰۵۸۵۱
نام بانک: Barclays

خلاصی از درد ، فقیرنوازی امپراطور!

ثریا شهبای



از ص ۱

خودکشی زیر فشار فقر و نداری، این

سکونتشان مقتی ساده ای است به پلیس گفت: من ۶ فرزند دارم و تنها راه درآمدم از چاه کنی به دست می آید. آن هم روزی ۳ تا ۴ هزار تومان. ما هیچ گونه اختلافی در خانواده نداشتیم و دخترانم به خاطر فقر مالی دست به این کار زده اند. این گوشه ای از زندگی فقرا و بینوایان در ایران است، که در اوج بینوایی و فقر، نان ضعیف تر از خودشان را نبرده اند. کسانی که حرمت و کرامت انسانی شان را حراج نکرده اند و آن را وجهه معامله

شدید در مشگین شهر خودکشی کردند. گفتنی است این دو از داشتن نان آور خانواده محروم بوده و در فقر کامل زندگی می کرده اند." خیر دوم، "دو خواهر نوجوان در یکی از روستاهای شهرستان «فاروج» از توابع استان خراسان شمالی به خاطر فقر مالی خودکشی کردند. جسد این دو خواهر به نام های «معصومه ن.» ۱۵ ساله و «زینب ن.» ۱۴ ساله ... در داخل دامداری محل سکونتشان... کشف شد. .. پدر «معصومه» و «زینب» که پیرمردی ۷۰ ساله و در روستای محل

روزها در ایران از زمره "حوادث" رایج است. روزنامه ها گزارش میدهند که تعدادی به خاطر ناتوانی از تامین حداقل مواد لازم برای زندگی، و در بی بضاعتی مطلق برای سیرکردن شکم گرسنه بچه ها، خودکشی جمعی یا فردی میکنند. از میان این اخبار، دو خبر زیر را بخوانید! بعضی تان را فروبخورید، درد شنیدن آنها را تحمل کنید و لحظاتی با زندگی این سیه روزان آشنا شوید. مورد اول، " مادر ۳۴ ساله ای به همراه دختر ۱۷ ساله خود به علت فقر

سیاست آمریکا در منطقه و در عوض نزدیک شدن بیشتر به اروپا، به آنها امکان می دهد که هم در برابر گسترش نفوذ ایران سدهائی ببندند و هم رابطه شان با ایران را خصمانه نکنند. معادلات موجود منطقه و از جمله فاکتور حضور جدی ترکیه در سیاست منطقه، احتمال دوام توافق لبنان را جدی می کند، همان طور که صلح اسرائیل و سوریه را محتمل می کند، درحالیکه برعکس زمینه تشدید کشمکش در عراق را بالا می برد.

در خاتمه می خواهم با اشاره به یک تحرک طبقاتی کارگری در دل تحولات اخیر لبنان، یک گوشه از شرایط نامساعدی که این کشمکش قدرت برای مبارزه طبقه کارگر ایجاد کرده است را نشان دهم: سه روز قبل از جنگ اخیر بیروت، دولت سنیوره حداقل دستمزد کارگران را اعلام کرد و در اعتراض به آن اتحادیه های کارگری لبنان فراخوان اعتصاب دادند. با جنگ حزب الله و دولت سنیوره نه فقط اعتصاب کارگران در اعتراض به پائین بودن حداقل دستمزد عملی نشد بلکه خود خبر این تحرک کارگری هم بسادگی گم و گور شد. در لبنان اتحادیه کارگری موجود است اما در غیاب یک حزب سیاسی قدرتمند طبقه کارگر، حزب الله و دیگر جناحهای بورژوازی لبنان می توانند اینچنین آسان سر هر تحرک طبقاتی کارگران را زیر آب کنند.

در موقعیتی قرار گرفت که ناگزیر بود به خواستهای حزب الله تن بدهد. در توافق دوحه خواستهای حزب الله تامین شد، در عین حال بحران به نفع پیشرفت یک پروسه توافقی و تقویت موقعیت ارتش موقتاً رفع شد. این برای جبهه ناسیونالیسم عرب و عربستان سعودی یک پیشروی است برای اینکه حزب الله همیشه از بحران سود می برد اما پروسه ای که با این توافق شروع شده می تواند بالقوه آن را از موقعیت دولت آلترناتیو و ارتش آلترناتیو به موقعیت شریک درجه دو قدرت براند. جدا از این استقرار در لبنان در شرایط کنونی هم ممکن است و هم برای دولت های ثروتمند عرب بسیار حیاتی و ضروری است. لبنان تاریخی یک مرکز بانکی سرمایه مالی بورژوازی عرب منطقه در ارتباط با سرمایه جهانی بوده، به همین دلیل به "سویس خاورمیانه" معروف شده است. با افزایش سرسام آور قیمت نفت و تراکم عظیم انباشت سرمایه مالی در صندوقهای دولت های عرب، این خاصیت موقعیت لبنان باز هم برجسته تر شده است. در نتیجه طبیعی است که دولت های عرب برای دوام توافق دوحه مایه کافی بگذارند و از جمله حزب الله را هم (و ایران را هم) در حد لازم شریک کنند. بعلاوه باید این تحول را در متن پروسه تجدید تقسیم جهان و رقابت های جاری جهانی گذاشت تا معنی دقیق آن روشن شود. از این منظر گرایش دولت های عرب به فاصله گرفتن از

سال پیش با ترور حریری و متعاقب آن خروج نیروهای سوریه شدت گرفت. ابتدا نیروهای ناسیونالیسم عرب (معروف به ائتلاف ۱۴ مارس) از نظر سیاسی دست بالا داشتند و ضمناً توهم داشتند که با فشار آمریکا و شورای امنیت و مشخصاً از کانال دادگاه بین المللی ترور حریری، می توانند حزب الله را پای پروسه خلع سلاح بکشند. این توهم "مخملی" نه فقط با واقعیت تعادل قوای نظامی طرفین نمی خواند، بلکه فاکتورهای منطقه ای و جهانی را هم دستکم می گرفت.

در این میان دو تحول مهم وزنه را به طور جدی به نفع حزب الله تغییر داد: یکی شکست اسرائیل در جنگ لبنان که عامل اصلی اش مقاومت حزب الله و متحدانش - و نه مقاومت ارتش لبنان - بود، و دوم شکست استراتژی آمریکا در عراق و خاورمیانه و دست بالا پیدا کردن ایران. حزب الله بر چیدن سریع میوه سیاسی موفقیت های نظامی اش تاکید جدی داشت و با خروج از کابینه و اشغال وسط شهر بیروت، عملاً زندگی عادی را در پایتخت مختل کرد. نیروهای اکثریت دولت سینیوره زیر بار نمی رفتند و حزب الله هم کوتاه نمی آمد. دولت سینیوره با شروع یک سری اقدامات محدودکننده علیه حزب الله خواست بن بست را بشکند که با واکنش نظامی حزب الله عقب نشست. حزب الله با یک حمله برق آسا غرب بیروت را تصرف کرد. ارتش بیطرف ماند و دولت

نتیجه می گیرد. این هسته اصلی کشمکش قدرت در لبنان (و خیلی جاهای دیگر دنیای امروز) است که حزب مسلح بمثابه دولت (یا دولت آلترناتیو) عمل میکند. به نظر می رسد که لافاقل تا سال آینده که قرار است انتخابات عمومی برگزار شود امکان تعهد طرفین به این بند وجود دارد. بعد از آن قابل پیش بینی نیست، بخصوص که طی سال آتی تحولات دیگر منطقه هم در معادلات لبنان تاثیر خواهد داشت.

از نظر منطقه ای توافق دوحه به معنی آن است که کشمکش دولت ها و محورهای رقیب (ایران از طرفی و ترکیه - دولت های عرب از طرف دیگر) بیشتر از پیش بر عراق متمرکز می شود که در واقع صحنه اصلی کشمکش منطقه است. فلسطین هم یک عرصه دیگر کشمکش است که نسبت به عراق بسیار فرعی است. بخصوص اگر صلح اسرائیل با سوریه سر بگیرد و پروسه تشکیل دولت فلسطین پیش برود (که دشوار است ولی غیرممکن نیست) ، آن وقت کشمکش در عراق باز هم شدیدتر خواهد شد، با توجه به اینکه اشغال نظامی آمریکا و بعد بین المللی کشمکش آمریکا و ایران در عراق، مساله را به شدت پیچیده تر کرده است.

پرتو: دلیل تحقق سریع توافق دوحه چه بود و چقدر این توافق شانس دوام دارد؟

فاتح شیخ : بحران لبنان از سه

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی



تراژدی انسانی است. اما مگر قاعده زندگی بقیه، رنگ متفاوت و بهتری دارد؟ مگر سهم اکثر مردم ایران، فقر و ناداری و تهیدستی نیست؟ مگر آنهایی که چنین "حوادث" و تراژدی های انسانی سرراشان خوابیده است، زندگی انسانی میکنند؟ واقعیت این است که در این شرایط، غالباً هرکس به نوعی گلیم ژنده خود را با هزار درد و بدبختی، از آب بیرون میکشد. عده ای با اضافه کاری و دوندگی چند شیفته نان آور چند خانواده اند، تعدادی با فرستادن بچه های کوچک شان به خیابانها دنباله پررونق تن فروشی شده اند تا نان همسر، فرزند، والدین، و سالمندانشان را تامین کنند! و بعضی ها هم با پادویی برای مافیای قاچاق مواد مخدر، شکم گرسنه شان را از امروز به فردا، سیر میکنند، یا با فروش اعضا بدن، هر عضوی که برایش در بازار خریدار وجود داشته باشد، از کلیه تا خون، بهرحال خود و وابستگان را از امروز به فردا، زنده نگاه میدارند!

این زندگی جهمی همه سهمی است که اکثر مردم ایران از سفره " پر مهر و محبت مام وطن" و از برکت "خدا بی پناهان و مستضعفان" نصیب شان میشود. در این جهنم برخی هم مرگ را نسخه و مداوی نجات بخشی برای پایان بخشیدن به زندگی دردناک و پر مشقت خود میدانند. این قربانیان کسانی هستند که یا دیگر توان سازش شان به ته رسیده است یا دیگر در و دروازه تمام راههای بقاء، کار و اضافه کاری و فرستادن بچه ها به کار و تن فروشی و فروش اعضا بدن و .. برویشان بسته است. کسانی که دیگر هیچ بازاری خریدار هیچکدام از امکانات بیولوژیکی و انسانی آنها نیست! کسانی که طاقت در انتظار مرگ تدریجی از گرسنگی و بی دویی را دیگر ندارند! خودکشی به خاطر فقر حوادثی در دل قاعده زندگی محنت زده و طاقت فرسا اکثریت مردم ایران است. قربانیان بی گناه فقر، کودک و جوان و پیر، این ضعیف ترین بخش مردم، زیر چرخ یکی از عظیم ترین امپراطوری های فقر، له شدند. همه آنها میتوانستند امروز زنده بمانند و از نعمات یک زندگی انسانی برخوردار باشند، اگر راه دیگری در مقابل خود میدیدند. اما آیا آنها حق ندارند بپرسند که مگر راه دیگری بود؟ آیا راه نجات و خلاصی دیگری بود؟ به کی و کجا

می شد متوسل شد، که نشدیم؟ سالخورده ای ۷۰ ساله که حداقل ۱۰ سال از سن بازنشستگی اش میگذرد را، با ۶ بچه و یک خانواده پرجمعیت، برای زنده ماندن به بازار کار فرستاده اند تا با کار طاقت فرسا و کثیف "مفتی گری"، کاری که دهها سال است در جوامع متوسط با ماشین انجام میشود و با درآمد اتفاقی روزی ۳ تا ۴ هزار تومان زندگی این خانواده بزرگ را تامین کند. پیرمردی که اگر بفرض محال جان کار ۷ روز در هفته و بی وقفه را داشته باشد و در روستاهای اطراف آنقدر نیاز به کار او باشد که بتواند ۳۰ روز ماه هم کار کند، حداکثر میتواند ۱۲۰ هزار تومان دستمزد بگیرد! و این حداکثر غیر ممکن، یعنی ۲۸۰ تا ۶۵۰ هزار تومان زیر خط فقر ۴۰۰ تا ۷۷۰ هزار تومانی که خودشان حساب کرده اند! ۱۲۰ هزار تومان، حداکثر و سقف "رفاه" تقریباً غیرممکنی است که این خانواده میتواند در بهترین حالت به آن دست یابد!

این تراژدی ها نه خودکشی که قتل است. و یافتن عاملین این قتل ها هم کار سختی نیست. برخلاف تعدادی روزنامه نگار نان به نرخ روز خور که مشغول کنکاش و بررسی حالات روانی قربانیان این خودکشی ها هستند تا در اوج وقاحت و دردی فکری، حقایق مربوط به نظام و سیستم آدم کشی که این خودکشی ها را به شریف ترین انسانهای جامعه تحمیل کرده است را پرده پوشی کنند، باید قاتلین این مردم شریف را به همه معرفی کرد. باید قاتلین را معرفی کرد تا هم کیفرخواست این نگون بختان را به میان آورد و هم بتوان جلوی قتل های بیشتر را گرفت. و باید راه پیش پای بقیه گذاشت تا دیگر کسی از سرناچاری تسلیم به سرنوشت ساخته دست نظام آدم کش سرمایه نشود.

اما باز قربانیان این تراژدی های انسانی حق دارند بپرسند که برای آنها مگر غیر از خودکشی و گذاشتن نقطه پایانی بر اینهمه درد و رنج راهی بود؟ تا کجا میتوان با شکم گرسنه به امید ثمر دادن مبارزه آگاهانه، سرگرد؟ بالاخره داروی امروز پدر، نان فردای بچه ها، لباس و کتاب این هفته را چطور میتوان تهیه کرد؟ واقعیت این است که میتوان جلوی تحمیل این خودکشی ها را، همین امروز گرفت. میتوان در مقابل سوختن و ساختن و تن به هرکاری دادن، و در مقابل تسلیم و خودکشی، کار و چاره دیگری کرد. چاره ای که با آن بتوان هم همین امروز نان و

مسکن و دارو و پوشش و همه نیازهای زنده ماندن را تهیه کرد و هم امکان زندگی و رفاه شایسته انسان را فراهم کرد. اگر چشم امید به صاحب کار، دولت، حامیان و سازماندهنگان این جهنم نبست. اگر در انتظار برنامه های دروغین "فقرزدایی" امپراطوران فقر، احمدی نژاد و خامنه ای، نماند. اگر به پاتک های فریبکارانه مبارزه با "مافیای احتکار" امثال احمدی نژاد، این خدای فقر اکثریت و ثروت نجومی اقلیت، دل خوش نکرد. غذا، پول، رفاه، مسکن، دارو، بیش از نیاز همه مردم، دم دست همه است. آن را از مردم دریغ میکنند. دروغ میگویند کمبود سرمایه و سرمایه گذاری و بحران و تحریم، فقط حجم سود و ثروت اندوزی و چند و چون تقسیم و انحصار و احتکار وسائل زندگی در دست مفت خوران سرمایه و دولت اش را بالا و پایین میبرد. باید به این فریبکاری پایان داد. خوشبختی و سعادت و وسائل آن به وفور موجود است، آن را از دسترس اکثریت مردم دور کرده اند. دولت احمدی نژاد و جمهوری اسلامی و همه سرانش مامور و حافظ و سازمانده این دور نگاه داشتن اند. باید بقیه آنها را گرفت.

نگاهبانان، سازماندهنگان، حافظین و خادمین این سیستم جهمی دم دست مردم اند. همه آنها را میشناسند. حکومت شان هم با دم و دستگاه حاکمیت اش، خود بزرگترین شبکه و سیستم احتکار و انحصار ثروت است. بیشترین امکانات و حاصل کار مردم کارکن و طبقه کارگر، میلیارد ها درآمد جامعه را خرج حفظ و بقا خودشان و دولت شان میکند. بپرسید چند میلیارد خرج سپاه و قوه قضائیه برای صدور و اجرای احکام زندان و شکنجه و اعدام، چقدر خرج وزارت اطلاعات برای جاسوسی مردم و سازمان زندانها، چقدر خرج مجلس و استناداران و شهرداران و ارتش و مسجد و قیصه و درآمد سازماندهی دم و دستگاه ولی فقیه و آخوند ها میشود؟ و همه اینها به چه درد مردم میخورند؟ جز ساکت و خفه نگاه داشتن آنها و رضایت به سرنوشتی که چرخ سرمایه و بالا و پایین رفتن آن، برای اکثریت مردم تعیین کرده است؟ دلایل فقر و مسبب آن معلوم است. دولت، سازماندهنده فقر اکثریت عظیم مردم کارکن از یک طرف و فراهم کننده شرایط ثروت اندوزی افسانه ای اقلیتی مفت خور، در ماسک "خدمتگذاران مردم"، دم دست است. باید بقیه آنها را گرفت. اینها در وزارتخانه ها، دفتر رئیس جمهور،

مجلس، پادگانها و زندانها و فیضیه ها و .. صبح تا شب مشغول گرداندن، حفظ و امنیت همین جهنم و امپراطوری فقری هستند که این خودکشی های دردناک را به بسیاری از شریف ترین انسانهای جامعه تحمیل کرده است.

مسئول فقر، احمدی نژاد شاید است که گریم فقیر نوازی میکند و ماسک برچهره مدعی فقر زدایی است! کسی که تنها حفظ مقام و موقعیت اش بر میلیاردها دلار تکیه زده است! کسی که خرج دم و دستگاه امنیتی و حکومتی اش، خرج زندانها و بیدادگاههایش، درمان فقر میلیونی مردم ایران است. کسی که با گریم فقیرانه تلاش میکند چهره تکیه زده بر میلیارد ها میلیارد دلار حاصل کار کارکنان جامعه را در انتظار گرسنگان بپوشاند. کسی که حکومت اش بر دریایی از خون و چرک زندگی اکثریت مردم تا امروز برجا مانده است.

میتوان دست بچه های گرسنه را گرفت، همه را جمع کرد، برادران و خواهران هم سرنوشت را صدا زد، سلف سرویس و نهارخوری و اطباقهای وزارتخانه ها و دوائرت دولتی و .. را از آن خود کرد! میتوان با روز جمعی در انواع مجالس و وزارتخانه و را باز کرد و بچه های گرسنه را سر سفره وزرا و وکلا و برد. میتوان و باید بقیه مسئولین این زندگی جهمی را گرفت. باید فریب وعده و وعید و رسیدگی و از امروز به فردا کردنها را نخورد.

در ایران جوانان، دانشجویان، زنان و کارگران بسیاری، میلیونها نفر، در درد و رنج فقر زدگان شریک اند. آماده احقاق حق اند! هر روز با مسبب آن دست و پنجه نرم میکنند. باید دست آنها را گرفت، باید درد و اندوه ناداری و فقر و گرسنگی و بی درمانی را با هم شریک شد، تسلیم نشد. باید امپراطوری فقر، با همه امپراطورهایش، احمدی نژاد و خامنه ای و خاتمی و .. را به زیر کشید. قدرت ان در دست مردم است. در دست طبقه ای است که هنوز سالمندش در سن ۷۰ سالگی برای زندگی ناچار به فروش آخرین رمق هایش است! در دست طبقه ای است که همه امکانات زندگی را میآفریند و اگر کار را بخواباند، این نظام جهمی یک روز هم سرکار باقی نخواهد بود! به این قدرت باید چشم امید دوخت. این تنها راه است. باید سازمان یافت، متشکل شد و چرخ آدم کش سرمایه را از کار انداخت و قبل از همه باید دولت و حکومت حافظ آن را به زیر کشید، راه دیگری نیست. ***

زنده باد جمهوری سوسیالیستی

شاهرودی در برابر اعتراض مردم سنندج به زانو درآمد

اسد گلچینی

شاهرودی به سنندج سفر کرد تا رژیمش را با ضرب سرکوب و استبداد بیشتر به مردم بقبولاند. تو دهنی خورد و مورد اعتراض خانواده های زندانی و آزادیخواهان قرار گرفت. شاهرودی در فضای اعتراضی مردم و خانواده های زندانیان نه تنها قادر به سخنرانی نشد بلکه ناچار از آزاد کردن چند زندانی و یا اصلاح حکم بخشش تعداد دیگری شد. شاهرودی در مقابل فعالین آزادیخواه و مردم و اعتراض آنها تسلیم شد. این آن راه و روشی بوده است که جنبش ما و مردم مبارز باید کماکان دنبال کرده و ادامه بدهیم تا رژیم را برای آزادی بقیه زندانیان سیاسی همچون اسالو، فرزند کمانگر، فرهاد حاج میرزایی، عدنان حسن پور و هیوا بوتیمار و بقیه زندانیان سیاسی زیر فشار قرار داد.

این روش و این اعتراض رادیکال و بدون توهم و ابهام در ماهیت این

جنایتکاران حاکم را دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب نیز پیش بردند و آنچنان رژیم اسلامی و همه سرانش تحت فشار داخلی و بین المللی بودند که ناچار از آزادی آنها شدند. آنها همه زندانیانشان را با وثیقه از زندانها آزاد کردند و فضای جدید و بی سابقه ای به صحنه سیاسی در ایران و همه آزادیخواهان و مخالفین رژیم در خارج کشور دادند. دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و مردم معترض در سنندج نشان دادند که میتوان و باید صحنه مبارزه در داخل و در سطح بین المللی را آنچنان به رژیم تنگ کرد که ناچار از آزادی زندانیان آزادیخواه و معترض شود.

در سنندج و در روز روشن رژیم و قوه قضایی اش تسلیم این اعتراض و خواست مردم میشود. کاری که جنبشهای با افق و سیاستهای مردم، ناسیونالیست و لیبرال با توهم و صرفاً نامه نگاری و طومار و کمپین ۱ میلیون امضا و... در این شرایط هیچگاه قادر به آزادی زندانیانش از زندان نخواهد شد. نمیتوان از زانو به بخشی از خود رژیم و اصلاح آن حرکت کرد و

طعم نا امنی را نچشیده باشد؟ در برابر این وضعیت مقاومت و اعتراض و پیشرفتن راه و روشهایی برای دوزدن و یا زیر پا گذاشتن این قوانین وجود داشته است و همه همیشه دنبال این راه ها هستند. رژیم اسلامی را هیچگاه مردم و یا متوهمان سیاسی نتوانسته اند با زبان خوش راضی به آزاد کردن یک زندانی سیاسی کنند. همه رژیم های مستبد و جنایتکار همین پیشه را داشته اند، صدام و شاه، خمینی، پینوشه و هیتلر همه در برابر مخالفان خود راهی جز اعدام و زندان و حزب رستاخیز، حزب الله و حزب بعث و خانه کارگر و ... باقی نگذاشته اند. تنها راه برای آزادی و هر اندازه از فعالیت سیاسی، تحمیل خواست مردم با اتکا به قدرت اعتراض سازمانیافته است. و این نه تنها برای آزادی زندانیان سیاسی، بلکه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری جامعه ای آزاد و برابر نیز حیاتی است و بدون آن غیر ممکن است همانطوری که اگر اعتراض سنندج نبود شیب آمانی و دیگر رفقاییش آزاد نمیشدند. ***

برنامه های تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست بمناسبت هفته منصور حکمت

بدینوسیله به اطلاع عموم میرسانیم که در هفته منصور حکمت در کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی برنامه های سخنرانی و میز کتاب و تجمعات گوناگون برگزار خواهد شد. ما همه انسانهای آزادیخواه و دوستداران منصور حکمت را به شرکت در این مناسبتها فرا میخوانیم. جزئیات بیشتر در مورد برنامه ها متعاقباً به اطلاع عموم خواهد.

انگلستان: لندن برگزاری میز کتاب آثار منصور حکمت به زبانهای مختلف (انگلیسی، فارسی، عربی و کردی) - روزهای ۱۰ و ۱۱ ژوئن مکان: میدان ترافالگار Trafalgar Square - شماره تماس با فواد عبدالمولی: ۰۷۸۸۲۸۹۱۹۱۷.

منچستر: یکشنبه: ۸ ژوئن - ساعت ۱۲ ظهر تا ۳ بعد از ظهر

سخنرانی: سعید آرمان، آزاد زمانی: تأثیر کمونیزم کارگری و تئوریهای منصور حکمت بر جنبشهای اجتماعی دوره معاصر شماره تماس با طه حیدری: ۰۷۹۱۲۳۶۸۸۴۷.

شایان توجه است که انجمن مارکس حکمت نیز به همین مناسبت روز شنبه ۷ ژوئن سمیناری را در لندن برگزار خواهد کرد که جزئیات بیشتر را در این مورد میتوانید طریق وب سایت انجمن مارکس - حکمت و ایران تلگراف و سایر سایتهای دیگر قابل دسترس میباشد.

استکهلم: کمیته شهری حزب کمونیست کارگری - حکمتیست بمناسبت هفته حکمت در شهر استکهلم سه سخنرانی برگزار میکند.

شنبه هفتم ماه ژوئن مبحث حزب کمونیستی و قدرت سیاسی در دیدگاه حکمت - سخنران: رحمان حسین زاده منصور حکمت، دوست همیشگی کودکان - سخنران: مصطفی اسدپور

محل: ساختمان لوکال حزب 12 Nidarøsgatan واقع در Tunnelbanan Husby Centrum - زمان: ساعت ۱۶

دوشنبه نهم ماه ژوئن **دنیای بهتری که منصور حکمت میخواست** - سخنران: مظفر محمدی

محل: کافه مارکس، در مرکز شهر Kungsgatan 84

زمان: ساعت ۱۸ - تماس: بهنام آرنی، تلفن: ۰۷۳۶۴۳۱۷۳۹.

آلمان: کلن جمعه: ۶ ژوئن ساعت ۶ بعد از ظهر، تجمع دوستداران منصور حکمت

مکان: Koln, Melchior Str, 3-6 Alte Feuerwache شماره تماس با لادن داور: ۰۱۷۸۲۰۸۴۱۵۳.

فنلاند: شهر تامپره

از روز ۴ الی ۸ ماه ژوئن نمایشگاه آثار و عکس منصور حکمت در موزه لنین در شهر تامپره فنلاند برگزار میشود. روز یکشنبه ۸ ژوئن ۲۰۰۸ ساعت ۵ بعد از ظهر سمیناری در معرفی منصور حکمت در همین مکان برگزار خواهد شد که ورود برای کلیه علاقه مندان آزاد است. آدرس: تامپره

28 Lenin-museossa (Hämeenpuisto) جهت اطلاعات بیشتر با رضا کمانگر ۰۴۰۵۶۳۹۵۴۸ تماس بگیرید

کانادا: سخنران: حسین مرادیگی (حمه سور)

موضوع سخنرانی: کمونیسم دخالتگر. شماره تماس با مینو همیلی: 001 416 919 3227

نروژ: اسلو موضوع میز کتاب و تجمع دوستداران منصور حکمت

زمان: 7 ژوئن از ساعت ۳ تا ۵ بعد از ظهر مکان: Olafjagangen 1-5 Grønland - شماره تماس با ناصر مرادی: ۰۹۸۴۴۳۷۲۱.

بخش دولتی، بخش

خصوصی

"از این جیب به آن جیب!"
مظفر محمدی

مساله خصوصی کردن اقتصاد ایران مدتهاست بحث مسئولین دولتی و محافل و دست اندرکاران مسایل اقتصادی ایران است. کار به جایی رسیده که این بازی سرمایه داران به مساله و مشغله طبقه کارگر نیز تبدیل شده است. اما طرفداران و مخالفان خودی خصوصی کردنها، هر دو دروغ میگویند. در موارد متعدد، خصوصی کردن به معنای دست به دست شدن داراییهای مملکت در میان نهادهای دولتی و نظامی است.

نمونه زیر و اخیر به اصطلاح خصوصی کردن نشان میدهد که بخش دولتی و خصوصی هر دو یکی اند و به اعتراف منتقدین خودی دولت هم، این یک بازی "از این جیب به آن جیب" است.

"موسسه مالی اعتباری مهر" که در سال ۱۳۷۲ با سرمایه یک میلیون تومانی "اهدایی" خامنه ای و توسط بسیجیان، این نهاد نظامی سیاسی دولتی تاسیس شده است اکنون (۱۳۸۷) معامله ۱۷۷ میلیارد تومانی انجام میدهد.

یکی از شعبات این موسسه به نام "مهر اقتصاد ایران" تا کنون ۳۳ درصد تکنوتار، هشت درصد توس گستر، چهار درصد مالی و اعتباری سینا، چهار درصد لوله سدید، ۱۱ درصد توسعه صنعتی و برخی دیگر از شرکت ها و موسسات را در اختیار داشته و به یکی از بزرگترین شرکت های مالی و اقتصادی ایران تبدیل شده است. علاوه بر این ها این شرکت مالک و صاحب ۵ درصد سهام فولاد مبارکه به ارزش ۳۰۸ میلیارد تومان، ۲۰ درصد سهام آلومینیوم ایران (ایرالکو) به ارزش ۴۵ میلیارد تومان، و اخیرا ۴۲,۵ درصد سهام کارخانه تراکتورسازی تبریز به ارزش ۱۷۷ میلیارد تومان است.

بنا به گزارش رسانه های داخلی، شرکت «مهر اقتصاد ایران» یکی از شش شرکت سرمایه گذاری است که موسسه مالی اعتباری مهر آن را راه اندازی کرده است. این موسسه مالی - اعتباری که نزدیک به ۱۵ سال با نام «صندوق قرض الحسنه بسیجیان» فعالیت می کرد، کارکردی شبیه به یک بانک سرمایه گذاری دارد. در سال ۱۳۷۳ خورشیدی، قانونی در ایران تصویب شد که بر اساس آن، قوای نظامی اجازه یافتند تا در پروژه های عمرانی دولت سهم بگیرند و اجرای آن را به عهده گیرند. موافقان این طرح پیش از هر چیز بر توانایی سپاه پاسداران اشاره می کردند که به

گفته آنها در زمان جنگ نصیب این سازمان عظیم نظامی شده بود. آن سال ها، همزمان بود با راه افتادن بنیادهای تعاون گوناگون توسط نظامیان در بخش های مختلف ارتش، سپاه و نیروی انتظامی. بنیاد تعاون سپاه، بنیاد تعاون بسیج، بنیاد تعاون ناجا و بنیاد تعاون ارتش، عمدتا با اهدافی چون کمک به کارکنان خود راه اندازی شدند.

این بنیادها که کاملا از دسترس خبرنگاران دور هستند، عمدتا علاقه ای به بازتاب فعالیت هایشان در رسانه ها ندارند و خبرها درباره آنها بیشتر به شایعاتی خلاصه می شوند که از طریق منابع غیر رسمی منتشر می شوند. آنها با نام های مختلف در معاملات حاضر می شوند و عموما تلاش می کنند ریشه های اصلی شرکت هایشان فاش نشود. بر اساس گزارش های همین منابع غیر رسمی، این بنیادها، با تاسیس دهها شرکت در زمینه مختلف، فعالیت اقتصادی بزرگی را در ایران آغاز کرده اند و در راس آنها بنیاد تعاون سپاه با «شرکت مالی اعتباری انصار» و بنیاد تعاون بسیج با «شرکت مالی اعتباری مهر» قرار گرفته اند.

در ایران، نهادهای نظامی، خصوصا سپاه پاسداران و شاخه شبه نظامی آن به نام «بسیج»، زیر نظر خامنه ای اداره می شوند و مصونیت نانوشته آنها بر کسی پنهان نیست. در این میان ناظران مسایل اقتصادی می گویند که این نهادهای نظامی، در کنار فعالیت های اقتصادی علنی در اجرای پروژه های سودآور دولتی، عملا با نام های

گوناگون و زیر عناوینی چون شرکت های سرمایه گذاری "خصوصی"، کارخانه ها و مراکز اقتصادی مهم را تصاحب میکنند. انتشار گزارش هایی چون خبر فروش کارخانه تراکتورسازی تبریز به شرکتی که وابستگی خود را به موسسه مالی اعتباری مهر پنهان نمی کند، از نظر خبرگزاریهای اقتصادی ایران، معامله ای "از این جیب به آن جیب" است. به این معنا که در نهایت این کارخانه به بخش خصوصی واگذار نشده است و تنها کنترل آن در حاکمیت چند لایه ایران، از دست "قوه مجریه" خارج شده و به دست مجموعه ای افتاده است که توسط سپاه پاسداران اداره می شود.

لازم به ذکر است که باز به نظر کارشناسان اقتصادی خودی جمهوری اسلامی، قیمت های در نظر گرفته شده برای دارایی شرکت (کارخانه تراکتور سازی تبریز) در مقایسه با قیمت واقعی، صدها برابر کمتر است. اینها میگویند که این رقم حتی قیمت زمین خالی آن نیست، چه برسد به کارخانه ای با امکانات و تجهیزات و خطوط تولید و انبارها و ورزشگاه و ... و این کاری جز حراج دارایی های مملکت تحت پوشش حقه بازانة انتقال از دولتی به خصوصی نیست.

اساس سوسیالیسم انسان است،

سوسیالیسم جنبش باز گرداندن اختیار

به انسان است

دنیا بدون فراخوان سوسیالیسم،

بدون امید سوسیالیسم،

بدون "خطر" سوسیالیسم،

به چه منجلا بی بدل میشود!

منصور حکمت



Mansoor Hekmat Week 2008
4-11 June

در بزرگداشت زندگی پریار

منصور حکمت

بزرگترین مفکر مارکسیست معاصر

هفته حکمت ۲۲-۱۵ خرداد

حکومت کارگری

آزادی برابری

دریغ از یک جو شرف!

اخیرا وبلاگی به نام "تریبون مارکسیسم" اقدام به یک پاپوش دوزی و توطئه چینی رسمی پلیسی علیه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب زندانی و در آستانه محاکمه کرده است. این وبلاگ در نوشته‌ی بدون امضائی تحت عنوان "وضعیت فعلی و گام‌های ضروری (نکاتی در مورد جنبش دانشجویی و چپ)، دانشجویان دستگیر شده را اعضای حزب حکمتیست و گارد آزادی معرفی کرده است و از آن بدتر اسلحه و اقدام مسلحانه را هم روی پرونده آنها گذاشته است. انتشار چنین هجویات و مزخرفاتی از جانب دستگاه‌های اطلاعاتی رژیم، دست راستی‌های متشکل در دانشجویان لیبرال و دفتر تحکیم وحدت نه اولین بار است و نه آخرین بار خواهد بود. آنچه در این میان تأسف‌آور است این است که این وبلاگ خود را به افراد و خط مشخصی در اپوزیسیون (ایرج آزرین و رضا مقدم) منتسب میکند. ما یک هفته منتظر ماندیم تا ایرج آزرین و رضا مقدم خود را از این اف‌ضاح کنار بکشند. آنچه تکان دهنده است این است که این کار انجام نشد و از آن بدتر سایت اخبار روز اقدام به انتشار این لجن‌نامه پلیسی کرد. شاید انتظار فاصله گرفتن آزرین و مقدم از چنین پاپوش دوزی‌هایی انتظار بیجائی بوده است. شاید این ادامه منطقی کار کسانی است که همین چند ماه پیش علنا و رسماً در نشریه خود، به دروغ، ما و همین کمونیست‌های ایران را به چشم دوختن به دلار آمریکا و شیکل اسرائیل متهم کردند و برای همه ما پاپوش امنیتی دوختند. اما صبر کردیم و واقعا اشتیاق داشتیم که این دو، خود را از این اتهام بتکانند. علی‌رغم اینکه به آنها تذکر هم داده شد، این کار را نکردند! در یک جمع‌بندی اولیه از ۱۳ آذر گفتیم که یکی از درس‌های این حرکت این بود که بار دیگر نشان داد که چقدر وجدان و شرافت، طبقاتی است. اما ابعاد این بی‌وجدانی برای ما هم تازه بود.

سال گذشته، ما در اعلامیه‌ای

تحت عنوان "پرووکاتورها را باید ایزوله کرد" نسبت به بار امنیتی برخورد هائی که دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را به حزب حکمتیست منتسب میکرد هشدار دادیم و از همه سازمان‌ها و جریانات سیاسی و سایت‌ها و نشریات خواستیم که اجازه ندهند از امکانات آنان برای نامن کردن انسانیت در ایران استفاده شود. متأسفانه امروز این وبلاگ و پیشکسوتان فکری و سیاسی آن و همین‌طور سایت "اخبار روز" مبلغ افکار و اعمالی شده‌اند که زندگی و حرمت بهترین فرزندان مردم را نشانه گرفته و زیر ضرب اتهامات پلیسی قرار داده است. نویسنده این وبلاگ "تریبون مارکسیسم" به فحیح کار خود واقف است، از معرفی خود و قبول مسئولیت وظیفه‌ای که برعهده گرفته است سر باز زده است. ایشان دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را شکست خورده اعلام کرده و رهبران و فعالینش را ناقهرمان، ریاکار و ماجراجو مینامد و از توده دانشجویان میخواهد که به رهبران خود اعتماد نکنند. برای توجیه این موضع سیاسی، ایشان به رهبران این حرکت اتهام وابستگی به حزب حکمتیست را میزنند. اما به این هم اکتفا نمی‌کند و اسلحه‌ای را که اطلاعات رژیم نتوانست به زور شدیدترین شکنجه‌ها و تفتیش همه امکان رفت و آمد این دانشجویان از اهواز و شیراز تا تهران و سنج و مریوان، وارد پرونده آنها کند و برایشان پاپوش مبارزه مسلحانه بدوزد، به نام ایرج آزرین و رضا مقدم روی پرونده آنان گذاشته است.

واقعا باید پرسید شما منقد هستیید یا دستیار دادستان اسلامی؟ چه وظیفه ننگینی! واقعا هرکدام از دانشجویان قهرمانی که این دوره

نه سیاسی و نه منتقد. پرووکاتور پلیس هستند. باید قرنطینه شوند، باید تحریم و ایزوله گردند.

در این رابطه انتشار مجدد هشدار سال گذشته ما خالی از فایده نیست. حزب کمونیست کارگری - حکمتیست
۲۴ مه ۲۰۰۸ - ۴ خرداد ۸۷

پرووکاتورها را باید ایزوله کرد
عروج چپ در فضای سیاسی ایران نقد و نفي را با هم همراه آورده است که کاملاً طبیعی است. موجودیت جدیدی به صحنه سیاست ایران اضافه شده است که دو عکس‌العمل را بوجود آورده است.

اول کسانی که به استقبال این رنسانس انسانیت رفته‌اند و چه با نقد و چه با ترویج و توضیح در پی تعمیق و گسترش این رگه در سیاست ایران هستند.

دوم اما عکس‌العمل جریانات و کسانی است که دل به مرگ کمونیسم در پی شکست بلوک شرق و سرکوب‌ها و قتل عام‌های جمهوری اسلامی خوش کرده بودند. میدان سیاست علنی اپوزیسیون را ملک طلق اسلامی‌های نیم‌پز و ناسیونالیست‌های رنگارنگ فرض گرفته‌اند. این میدان در مقابل چشمان نا‌باور اینها دارد به تصرف نافی هر دو یعنی چپ‌هایی که یک میلیون بار مرگ آن را اعلام کرده و برایش جشن ترحیم گرفته بودند در می‌آید. این دسته هم دست‌پاچه مجدداً برای بار هزار و یکم به جنگ فکری و قلمی با کمونیسم آمده‌اند. اما کاش همه مسئله همین بود. برای یک کمونیست چه فرصتی بهتر از این که بجای رودررویی با فتوا و پلیس، پاسدار و اطلاعات، و حراست و تفنگ و باتوم با مغزی که احياناً در پشت این ابزارها قرار دارد وارد جدل شود و معنی منطق پشت تحمیق و چماق را به همگان نشان دهد.

اما کار به اینجا خاتمه نمی‌یابد. در این "نقد فکری" چپ توسط راست شاهد کمک‌گیری آنها از فضائی هستیم که جمهوری اسلامی خلق کرده است. در نوشته‌های اخیر در نشریات و سایت‌ها بطور روز افزونی شاهد نسبت دادن تعلق سیاسی و فکری چپ به این یا آن سازمان و حزب کمونیستی و یا به

این یا آن شخصیت غیر قانونی و "مهدور الدم" کمونیست است.

کسی که در جدل با یک شخصیت واقعی، علنی و حقیقی در ایران او را به یک حزب سیاسی و یا شخصیت به شدت غیر قانونی که تماس با آنها جرم محسوب میشود نسبت میدهد انتظار دارد که طرف مقابل چه عکس‌العملی نشان دهد؟ از آن حزب یا آن شخصیت کمونیست دفاع کند؟ میشود انتظار داشت که بحثی که از طرف مقابل به جنبش غیر قانونی نسبت داده شده است را دنبال کند؟ از کمونیست‌های شناخته شده "تبریزی‌جوید"؟ واقعتاً این است که کسی که این کار را میکند تلاش دارد طرف مقابل خود را با نشان دادن اوین و قزل حصار به سکوت مجبور کند.

هیچ انسانی که یک نخود عقل و احساس مسئولیت دارد برای مبارزه "فکری" با چپ به فضای پلیسی جمهوری اسلامی پشت نمیدهد. تنها حکمی که میشود داد این است که این شگرذ آگاهانه بکار گرفته میشود و تحریک پلیس علیه فعالین کمونیست و یا مجبور کردن آنها به سکوت و پس کشیدن از صحنه مبارزه علنی است.

تأسف بیشتر این است که حتی بعضی از دلسوزان این چپ هم از حب یا بغض این فضا را ندیده‌می‌گیرند و متوجه محدودیت‌ها و خطراتی که چنین پرووکاسیونی برای چپ در حال عروج در ایران دارد نیستند. نقد نظرات افراد علنی و شناخته شده زیر ضرب جمهوری اسلامی نیازمند انتصاب آنها به کسی یا جایی نیست باید روی مستقل و روی پای خود انجام شود.

ما از همه سازمان‌ها و جریانات سیاسی و از همه سایت‌ها و نشریات میخواهیم که اجازه چنین پرووکاسیون‌هایی را ندهند. اجازه ندهند که از امکانات آنان برای نامن کردن انسانیت در ایران استفاده شود. پرووکاتور و پرووکاسیون باید منزوی و طرد شوند.

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

۲۱ ژوئن ۲۰۰۷

۳۱ خرداد ۱۳۸۶

سرنگون باد جمهوری اسلامی